

میزگرد:

گفتمان انقلاب اسلامی

آقای مطهرنیا: ضمن تشکر از حضور شما اساتید بزرگوار، از این که دعوت ما را صادقانه پذیرفتید سپاسگزارم. نظر به این که اولین شماره فصلنامه پژوهشی انقلاب اسلامی با هماهنگی شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی و ستاد دهه فجر ان شاء الله در آینده نه چندان دور پس از بیست و دومین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی پا به عرصه حضور خواهد گذاشت قصد آن داریم که در آن فصلنامه به پردازش علمی و نقد مباحث، دیدگاهها و چالش‌هایی بپردازیم که در این دو دهه چه در داخل و چه در خارج کشور مطرح است؛ امیدواریم که در این نشست با دیدگاهها و نقطه نظرات جناب آقایان دکتر محمد جواد لاریجانی، دکتر محمدرضا تاجیک و دکتر محمدرضا خرمشاد، بتوانیم پرسشها و مطالعات محققین و پژوهشگران را در باب گفتمان انقلاب اسلامی پاسخگو باشیم.

موضوع این نشست «گفتمان انقلاب اسلامی» است که در شماره اول فصلنامه پژوهشی انقلاب اسلامی مورد بحث قرار می‌گیرد. از ورود واژه گفتمان به ادبیات سیاسی کمتر از نیم دهه می‌گذرد؛ لذا تعاریفی که از گفتمان وجود دارد بسیار متنوع است و یا در معنای اصیل آن به کار برده نمی‌شود. جناب آقای دکتر تاجیک، خواهشمند است تعریف خود را از گفتمان و گفتمان انقلاب اسلامی ارایه فرمایید. به بیان دیگر اولین پرسش‌هایی که مطرح می‌شود آن است که اساتید محترم از گفتمان «discourse» چه تعریفی عرضه می‌کنید؟ گفتمان انقلاب اسلامی را چگونه تعریف می‌کنید؟

دکتر تاجیک: من هم از این که چنین فرصتی را در اختیار من گذاشتید تا در کنار دوستان شما در خصوص مسائلی در مورد انقلاب اسلامی بپردازیم، تشکر می‌کنم.

تعریف مشخصی که من از یک گفتمان دارم و رای گفت و شنود و گفتار و نوشتار است. من گفتمان را اعم از علائم زبان شناختی و ماوراء زبان شناختی می‌دانم (discourse) را در معنای جدیدش به کار می‌برم و به این معنا که discourse یا گفتمان جای تئوری می‌نشیند و هم جای - به یک معنا - ایدئولوژی می‌نشیند و هم جای Social می‌نشیند و دارای یک سری قواعد خاص خودش هست که این قواعد به ما اجازه می‌دهد که تحلیلش کنیم و مورد تعریف و باز تعریف قرار دهیم و حتی به ما اجازه می‌دهد که از آن استفاده کنیم و پدیده‌های اجتماعی را به مثابه پدیده‌های textual مورد بحث و تحلیل قرار دهیم.

بنده به این معنا معتقدم که انقلاب اسلامی هم گفتمان و هم یک فراگفتمان است. گفتمان از این جهت که آن علائم زبان شناختی و معرفتی و رفتارشناختی و روان‌شناختی ماوراء این مسایل را درون خودش داشت. فی‌الواقع یک تشکل گفتمانی جدیدی در انقلاب اسلامی شکل گرفت و یک نوع اپیستمه جدید و یک نوع نظام دانایی را شکل داد. این تشکل گفتمانی یک بستر معرفتی و یک نظام دانایی خاص ایجاد کرد که مفاهیم شناور و به اصطلاح فراگفتمانی دالهای شناور به تسخیر مدلولهای بدیعی در می‌آیند که رنگ مذهبی و دینی دارند و به اصطلاح یک اپیستمه دینی ایجاد می‌شود. یک نظام حقیقی یا نظام صبغی ایجاد می‌شود که محتوای خود و مدلولهای خودش را با ابداع‌های تهی عرضه نمی‌دارد و در مجموع یک گفتمانی طراحی می‌شود با تار و پود جدید و نوین که هم به فضای روان‌شناختی و هم به فضای رفتاری و هم به فضای گفتاری و نوشتاری و به همه چیز رنگ خودش را می‌دهد. به همین دلیل فراگفتمان انقلاب اسلامی علاوه بر خصیصه‌هایی که به هر حال یک رویکرد مذهبی به آن وارد می‌کند مثل جهان‌شمولی حقایق و ارزش‌ها، می‌تواند به اصطلاح «آشتی کار» عمل کند و می‌تواند سهل‌گونه برخورد نماید.

به این معنا که می‌تواند خرده‌گفتمان‌هایی را که داعیه‌رهایی داشتند در درون خود مستحیل کند و دقایق ترقی‌سایر گفتمان‌ها را در درون خودش با معانی و مفاهیم قوی‌تر بازتاب دهد و دالها را بکار می‌گیرد ولی مدلول‌های خودش را به آن ارزانی کند.

بنابراین اگر در گفت‌وگوهای رهایی بخش سوسیالیستی، لیبرالیستی و ناسیونالیستی مفاهیمی مثلاً تحت عنوان مبارزات ضد امپریالیستی مطرح می‌شود در انقلاب اسلامی مبارزه ضد استکباری مطرح می‌شود که امپریالیست را در برمی‌گیرد و از آن فراتر می‌رود. اگر در انقلاب‌های سوسیالیستی پرولتاریا مطرح می‌شود در انقلاب اسلامی زحمتکشان و تمام مستضعفین مطرح می‌شوند که قشر کارگر و زحمتکش را در بر می‌گیرد و به تعبیر شریعتی تمامی کسانی را شامل می‌شود که به نوعی تحت استعمار و استثمار و استعمار و استبداد قرار گرفته‌اند.

گفت‌وگو با امام خمینی (ره) فقط از بعد اقتصادی برخوردار نمی‌کند؛ اگر اهمیت به کار، در مقابل سرمایه‌دار داده می‌شود و اهمیت کارگر در مقابل بورژوا مورد تأیید قرار می‌گیرد و امام اعلام می‌فرمایند که خداوند کارگر است و بنابراین به اصطلاح خود گروه‌های چپ و گروه‌هایی که داعیه رهایی و انقلابی‌گری داشتند؛ گفت‌وگو با این نوع گروه‌ها توسط فراگفت‌وگو انقلاب اسلامی مصادره می‌شود. اینها مصادره شعاری می‌شوند و بنابراین از این دیدگاه که انقلاب اسلامی می‌تواند خرده گفت‌وگو با دیگر رهایی را در درون خودش باز مستحیل کند و سهل‌گونه عمل کند، از اینرو از هر دو بُعدش به اصطلاح یک فراگفت‌وگو است.

به نظر من یک گفت‌وگو با تعبیری که به کار بردم یک نظام و تشکل گفت‌وگویی خاص و یک نظام صدقی خاص و یک اپیستم خاص را همراه خودش می‌آورد و از آن طرف هم در منزلت استعلایی عمل می‌کند و مفاهیم را لبریز از استغنا می‌کند، و مفاهیم را لبریز از محتوا می‌کند و غنای مفهومی باعث می‌شود که مفاهیم دیگر پوشش داده شود و چیز جدیدتر و بدیع‌تری ارابه شود و برای همین می‌تواند بقیه گفت‌وگوها را در خودش مستحیل کند.

آقای مطهرنیا: دکتر تاجیک به یک پارادوکس اشاره نمودند و از منظر خویش به یک گفت‌وگو با فراگفت‌وگو انقلاب اسلامی پرداختند که اگرچه در معنا تناقض نما است؛ اما در مفهوم یک حقیقت را دنبال می‌کند. آقای دکتر لاریجانی از شما نیز خواهش داریم تا ضمن بیان تعریف خود از «گفت‌وگو انقلاب اسلامی» پرسشی را که از آقای دکتر تاجیک مطرح نمودیم، از منظر خود پاسخ دهید و بگویید نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر لاریجانی: من انقلاب اسلامی را به عنوان یک حادثه تاریخی به معنی دقیق کلمه event در نظر می‌گیرم که دارای آثار متعددی است. یکی از آنها که خیلی مهم است و این طور نیست که همه حوادث این خاصیت را داشته باشند و آن تولید «فضای گفتمانی» است. من می‌خواهم از خود گفتمان به مفهوم دیگری به اسم فضای گفتمان «space of discourse» نقل مکان کنیم. چون فضای گفتمان به ما امکانات تئوریک بهتری را می‌دهد تا حول و حوش قضایا را پیدا کنیم؛ اما فضای گفتمان چی است؟ یعنی پس، ادعای اول من این است که این حادثه تاریخی توانست یک فضای گفتمانی را بوجود بیاورد. اما فضای گفتمان چه است؟ فضای گفتمان دارای سه عنصر، یا سه جزء مقوم است. جزء اول آن ساختار زبانی است با ادبیات و Syntax خاص، مثلاً تم‌های خاص و روابط خاصی را مطرح می‌کند و ما یک دفعه می‌بینیم که یک جملات جدیدی پیدا می‌شود و روی محاوره‌ها و صحبت‌ها اثر می‌گذارد. جزء دوم مقوم یک فضای گفتمانی در واقع یک شبکه معنی و یا یک سیستم System صدقی است که آقای دکتر تاجیک بدان اشاره کردند. صدق به معنی True structure که ما به جملات زبانی مان، حالا زبانی که می‌گویم نه فقط خاطره یا صحبت، نوشته یا هرچه می‌خواهد باشد به زبان مان الصاق می‌کنیم و این احتیاج به یک شبکه دارد. این چنین نیست؛ سیستم برای زبان خودش یک چیزهای خاص دارد. جزء مقوم سوم که برای یک فضای گفتمانی لازم داریم در واقع مجموعه‌ای است از معارف یا دست آوردهایی که ما به عنوان تئوری و یا یک تقریبی از واقعیت در آن وهله خاص از زمان ارائه می‌دهیم. فرض بر این است که این مجموعه گزاره‌هایی که قرار است واقعیت را نشان دهند درست هستند ولی خوب ممکن است آنچنان راه سر راستی برای درستی‌شان در دست نباشد پس وقتی آدم خودش را در یک فضای گفتمانی پیدا می‌کند، یک ادبیاتی دارد، یعنی زبانی که ساختار ادبی را حمل می‌کند. یک تئوری معنی‌داری دارد که جملاتش را معنا می‌دهد و یک مقدار معرفت دارد یعنی یک مقدار اطلاعات دارد و اسمش را که اطلاعات می‌گذارم با تسامح یعنی مجموعه‌ای از گزاره‌هایی که فکر می‌کند حقایق را با آن در دسترس دارد و آن گزاره‌ها می‌تواند در واقع نادرست هم باشند. نادرست می‌توانند به معنی داخل فضای گفتمان نباشد، ممکن است براساس آن True structure درست باشد و براساس بیرون True structure غلط باشد. خوب این فضای گفتمانی را به نظرم انقلاب اسلامی در تمامی

معنای سه کلمه بوجود آورده است. ما ادبیاتی پیدا کردیم که مستضعفین و استکبار درونش است اما از همه اینها یک چیز خیلی مهمتر است. حالا من می‌خواهم در روی این سه جزء هر کدام یک جمله بگویم و این بخش از صحبت‌م را تمام کنم، اما راجع به زبان، این زبان درست است که در آن ترم‌ها و دوره‌های مختلفی ظهور کرد اما چند موضوع بسیار کلیدی ظاهر گردید که یکی مورد مسأله مشروعیت قدرت به معنی این که ولایت فقیه باید باشد و مسأله ولایت را مورد بحث قرار داد. و یکی مسأله خود اجرای احکام اسلامی، به نحوی تحقق این تجمع اسلامی بود. همچنین مسأله مردم ظهور کرد و امام خیلی راجع به مردم صحبت می‌کرد و مسأله استقلال و نوعی مقاومت در مقابل سیطره اجنبی، البته این ادبیات نه این که جدید باشد ولی به نحوی داخل این زبان جدید ظهور بالایی پیدا کرد. ضمناً زایش این زبانها دفعی نیست یعنی هر کدامشان دارای حیثیت تاریخی کاملاً مشخصی هستند و با دلایل خاصی ظهور پیدا می‌کنند. در مورد شبکه معنا، به نظرم، دید امام از دین، موتور معنی دهی به این ترم‌ها شد. امام یک تلقی خاص از دین داشت برای امام اسلام دارای احکامی بود که با فقه جواهری استنباط می‌شد و نه با هر فقهی. برای امام اسلام دارای عرفانی بود که محی‌الدین عربی که خیلی از بزرگان او را کافر هم می‌دانستند خیلی نقش بالایی دارد و شیخ اکبر است؛ برای امام بحث ولایت و حوزه اختیارشان به هر صورت نحوه استنباط اینها، حالا من همینطوری تک مضراب می‌گویم و بنای تفسیر ندارم. این شبکه معنی خیلی سیطره پیدا کرد و شاید خیلی مواقع از امام هم جلوتر رفت، برای اعمالش برای مفاهیمی که بکار برده می‌شود. بحث اینکه جامعه را می‌توان با رساله اداره کرد و با تحریرالوسیله می‌شود اداره کرد و با مکاسب می‌شود اداره کرد همه اینها در واقع فروع آن شبکه معنایی بود که به هر صورت پیدا شد و به هر صورت امام درون آن نقش مهمی داشت. حالا می‌گویم امام، نه اینکه دیگران نقش نداشتند اما امام نقش مهمی داشت. سوّم آن پایگاه معرفتی است که ما به هر صورت در این فضا خیلی باب کردیم. این پایگاه معرفتی خیلی چیزهای جالبی دارد و یکی جایگاه خودمان است در دنیا و به هر حال ما برای خود یک موقعیت خاص در عالم قائل شدیم و گاهی تناقض این جایگاه معرفتی با واقعیات هم خیلی آشکار بود، به عنوان مثال وقتی که صدام به ایران حمله کرد در ابتدا روحیه‌ها خیلی پایین بود و در اینجا امام یک تلقی خیلی جالبی داشت که فرمودند آدم ابلهی دیوانه‌ای سنگی انداخت. این یک طرف

قضیه بود که این خیلی واقع بینانه بود یعنی امام درباره یک پتانسیلی دید پیدا کرده بودند و این را فهمیده بودند که اگر این پتانسیل بالا بیاید صدام در برابر آن چیزی نیست. از طرف دیگر فکر کردیم که با یک فتوای حضرت امام و به دعوت آقای منتظری عشایر بین‌النهرین هم می‌ریزند و پدر صدام را در می‌آورند. این دعوت را کردیم و صورت نگرفت یعنی اتفاقاً دسته‌هایی از عشایر تا آخر پای صدام هم ایستاده بودند؛ این طور نبود که این قسمت را توی آن فضای گفتمانی خودمان خوب تشخیص نداده بودیم؛ یا مثلاً در دهه اول انقلاب دولت‌های جنوب خلیج فارس (خنازیرالخلیج) چیزی در حدّ خوکهای خلیج فارس بودند به تعبیر یکی از دوستانمان که می‌گفتند. مدتی بعد معلوم شد که این تصور قابل عمل نیست و نمی‌تواند قابل عمل باشد. می‌خواهم بگویم که این مجموعه معرفتی که ما در این فضای گفتمانی به آن سامان دادیم. اولاً حالت سیالی دارد و نهایی نیست ولی دارای ابعادی است که بیانگر واقعیت است و می‌تواند از واقعیت هم فاصله داشته باشد. اما از آن طرف مسأله پیروزی خون بر شمشیر و این که مقاومت مردمی خیلی می‌تواند نیروی عظیمی را کانالیزه کند. خلاصه من اگر داخل این فضا دور بزنم یک چیزهایی پیدا می‌شود. به نظر من انقلاب اسلامی یک فضای گفتمان ایجاد کرد و آن فضای گفتمان لازم نیست ثابت بماند. تحولات خودش را دارد و می‌تواند تطوّر هم پیدا کند. من به این معنی نیاز ندارم که به مفهوم فراگفتمان متمسک بشوم چون آمده‌ام یک نقطه بین گفتمان و فراگفتمان انتخاب کردم و آنجا چادر زده‌ام، به اسم «فضای گفتمانی»؛ و در واقع می‌توانم احکامی که به هر کدام از اینها مستند بشود در این ادبیات به آن سامان بدهم. ببخشید.

آقای مطهرنیا: آقای دکتر لاریجانی. من فکر می‌کنم که حضرت امام در گفتمان حضرت عالی و در فضای گفتمانی مدنظر شما همساز کننده بود یعنی امام می‌آمدند و دالها و مدلول‌ها را در کنار هم می‌نشانند و میان آنها همسازي به وجود می‌آورند. در واقع در گفتمان شما نوعی/انگاره‌های ساختارگرایی را شاهد هستیم. تحلیل شما آقای دکتر لاریجانی براساس منطق ساختارگرایی صورت پذیرفت؛ در حالیکه آقای دکتر تاجیک بیشتر کارکردگرایی در این زمینه بحث کردند؛ حالا این سؤال پیش می‌آید که ما در واقع دقایق این گفتمان را چه می‌دانیم. این گفتمان را که از نظر دکتر تاجیک به گفتمان و

فراگفتمان تقسیم می‌شود دارای چه دقایقی می‌دانید؟ آقای دکتر تاجیک پرسش من این است که به تعبیر لکلاو و موفه «elements» یا عناصر درون این گفت‌وگو و فراگفت‌وگو کجاست و گشتاورها یا «Moment»‌های آن کجاست؟

جناب آقای دکتر لاریجانی شما نیز در مباحث خود عناصر انقلاب اسلامی را در همان اتمسفری که فضای گفت‌وگویی نامیدید طرح کردید و آقای دکتر تاجیک مطرح کردند گفت‌وگو و فراگفت‌وگو؛ ما می‌خواهیم دقایق این گفت‌وگو و فضای گفت‌وگویی را متوجه شویم. دقایق موجود در این گفت‌وگو را هم بدانیم تا در فرصتی مناسب در خدمت آقای دکتر خرمشاد درباره این پرسش که روند گفت‌وگو انقلاب اسلامی در سیر زمان چه تحولاتی داشته است به گفت‌وگو بنشینیم.

دکتر تاجیک: جناب آقای دکتر لاریجانی فضای خوبی را باز کردند با عنوان «فضای گفت‌وگویی» حال اگر بشود باید به فضای گفت‌وگویی فضایی اضافه شود، نظام معرفتی ایجاد شود، یک نظام به اصطلاح ارزشی ایجاد شود و یک انقلاب معنایی که دست به دست همدیگر دهند تا یک فضای پیچیده‌ای را فراهم بکنند که همه چیز در آن راه بیابد تا معنای بدیعی که به آن اشاره کردیم فراهم آورد.

به نظر می‌رسد اگر بخواهیم نمونه برجسته‌ای را برای این گفت‌وگو قائل شویم و براساس مهمترین ویژگی گفت‌وگویی که گفتیم کار کنیم برای این گفت‌وگو آن نوع رویکردی است که اساساً در این گونه مسایل متناسب است.

اگر باز بخواهیم تعریف رورتنی را به کار ببریم انقلاب اسلامی «vocabulary» خودش را ایجاد می‌کند در «vocabulary» ترکیبی از کلمات رقیق و غلیظ وجود دارد، در جهان اندیشه و فلسفه سیاسی غرب این کلمات غلیظ بودند که کلمات رقیق را تعریف می‌نمودند. کلمات غلیظ را بگیرید: مارکسیست، سوسیالیست، لیبرالیسم و کلمات رقیق را بگیرید اخلاق، عدالت و برابری، آزادی؛ انقلاب اسلامی می‌آید و این را متحول می‌کند. گفت‌وگو و رویکرد امام خمینی (ره) می‌آید و به اصطلاح کلمات رقیق را می‌گیرد و کلمات غلیظ را تعریف می‌کند. یک نوع praxis ایجاد می‌شود که مفاهیم در کادر ضابطه معنی می‌یابند و در یک فضای معنایی و در یک چارچوب معنایی خاص و در چارچوب یک فضای گفت‌وگویی به این معنی که «truth regime» خاصی که انقلاب اسلامی بر اساس آن

پدیدار می‌شود. به نظرم می‌آید که نظر خیلی ژرفی است که انقلاب اسلامی رویکرد و نوع نگاه را عوض می‌کند و نوع نگرش به مسایل سیاسی را متفاوت می‌کند. خوب شاید این برجسته‌ترین نقطه عزیمت تئوریک امام باشد. برای ورودش به مسایل سیاسی و اجتماعی، امام نمی‌آید و گفتمان غرب را «external» یا خارج از گفتمان خودش تعریف و بیان کند. اما به تعبیر زبیدا امام ترجیح می‌دهد که به گونه‌ای بیندیشد و به گونه‌ای بنویسد و به گونه‌ای سخن بگوید که پنداری غرب این چنین نیست یعنی کاملاً باور دارد. نه اینکه امام نمی‌تواند تبعیض بکار ببرد، نه اینکه امام نمی‌تواند بورژوازی بکار ببرد، پورلتاریا به کار ببرد، یا این مفاهیم روشنفکری را به کار ببرد بلکه امام می‌داند که به اصطلاح تخلیط گفتمانی و یا پیوند زندهای گفتمان‌های برابر، از یک منطبق قدرتی پیروی می‌کند چون گفتمانها عجین است با قدرت گفتمانی «openhanded» است، گفتمان دیگر را در خودش مستحیل می‌کند مضاف بر اینکه این دقایق گفتمان هستند که نوع نگرش به جهان و آینده و نوع نگرش به انسان و راه و رهرو و افق را مشخص می‌کند و امام با تمام آگاهی که نسبت به این مفاهیم دارد ترجیح می‌دهد که با «vocabulary» خودش گفتمان را طراحی کند و این شاید در تاریخ معاصر خودمان که با غرب و مدرنیته آشنا شدیم هیچ کس و یا شاید کمتر کسی باشد در جهان اسلام که با تمام آگاهی نسبت به اندیشه و فلسفه غرب و گفتمان غرب و مدرنیته، کلماتی را بکار می‌برد تا گفتمان خودش را تقریر کند و مطالب خودش را بیان کند. حال دو حالت اتفاق می‌افتد من نمی‌خواهم این را رد کنم که نباید گفت‌وگویی بین این گفتمان‌ها باشد طبیعتاً هیچ گفتمانی نمی‌تواند دور خودش دیوار چین بکشد و هیچ گفتمانی نمی‌تواند مصون از یک نوع آلودگی، توسط گفتمان‌های دیگر باشد. گفتمانها به یک معنی در همدیگر فرورفته‌اند و به یک معنی گذرند؛ اما دو حالت دارد یک موقع مفاهیم را به رنگ زمینه در می‌آورد و یک موقع سعی می‌کنید زمینه را به رنگ آن در آورید که یک موقع text را می‌گیرد و context را به رنگ آن در می‌آورد و یک موقع context را به رنگ text در می‌آورد و این خیلی متفاوت است و خیلی از روشنفکران ما بوده‌اند که سعی کرده‌اند که text را بگیرند و مفاهیم را بگیرند و بستر را منطبق با مفاهیم بکنند. تا بتوانند برای مطالب جدیدی که هیچ کدامشان بومی ما نیست زمینه مناسبی را فراهم آورند. از اینرو است که چون با زمینه معرفتی و گفتمانی ما همخوانی ندارد ایجاد پارادوکس می‌کند. این عده سعی کرده‌اند زمینه را تغییر دهند؛

این ادبیات را شما می‌دانید و من سعی کردم تحت ادبیات روشنفکران «هایبردیس» نیز به اصطلاح از آنها نام ببرم. روشنفکران می‌آیند تحت عنوانی که بکار بردیم از سوی دیگر نیز آبرونیست‌ها آمده‌اند و هر آنچه که از خوبی و زیبایی است در جای دیگر جست‌وجو کردند و به اصطلاح گفتند که هرچه حقیقت و زیبایی است در جای دیگر است و این در همه ابعاد خودش را نشان می‌دهد. یعنی این چه در ابعاد رفتار فردی و چه اجتماعی و سیاست ورزی و چه مسایل خانوادگی و چه روابط بین‌الملل و مسایل مختلف، آن چیزی که مفهوم ماند بعد از امام و به نظرم امام در این زمینه تلاش وافر می‌هم انجام دادند این بود که این مواردی که امام مطرح کردند تئوریزه شود توسط افراد حوزوی و اندیشمند روشنفکر که متأسفانه اینگونه نشد و در همین سطح باقی ماند به نظر من امام در تمامی زوایا از روی رویکرد تا دقایق مختلف تا بستر text و context همه را دچار تحوّل ژرف و گسترده کرد و یک نظام معنایی را به وجود آورد، که در این نظام معنایی اگر تعبیر لکلا را بکار ببریم می‌توانیم ماوراء رهایی حرکت کنیم چون افق ما رهایی است و ما ورء رهایی چیست؟ به نظر من امام ماوراء رهایی را مطرح کرد و امام ماوراء دیدگاه‌های به یک معنا پست‌مدرنیستی را مطرح کرد و ماوراء شیوه‌های کلاسیک قدرت و چهره‌های کلاسیک قدرت را مطرح کرد و اینها همه چیزی است که دیگران دارند می‌اندیشند و به سفره‌های خود می‌گیرند و تئوریزه‌اش می‌کنند و به خودمان تحویل می‌دهند و این باز تراژدی زمانه ماست که همواره ما تاریخ و سرنوشت و فرهنگ‌مان را از زبان دیگران شنیده‌ایم و همچنین انقلاب اسلامی را هم؛ ما هم که سر کلاس انقلاب اسلامی تدریس می‌کنیم بالاخره می‌گوییم که خانم اسکاچ پل چه می‌گوید و فلان کس چه می‌گوید و دیدگاه‌های مارکسیست‌ها چه می‌گوید و بنابراین خیلی خلاصه کنم مسأله را که از نظر من از نقطه عزیمت تئوریک یا معرفتی گرفته تا بقیه دوایر در گفت‌وگو ما تحت تأثیر رویکرد ایشان قرار می‌گیرد و ایشان به تعبیر فوکو اگر بکار ببرم «the order of discourse» است و هیچ شخصیت را در یکصد سال گذشته و شاید بعد از چهارده قرن در تاریخ اسلام نداشته‌ایم که مصرف کننده یا پیوند دهنده «discourse» بوده باشد. اما به نظر من ایجاد و پدید آورنده گفت‌وگو را باید در چهره امام دید. بقیه به یک شکل مصرف کننده گفت‌وگوها بوده‌اند و سعی کرده‌اند از آن «aprouch» جدیدی وارد عرصه اسلام نمایند و از رویکرد برون گفت‌وگو به درون گفت‌وگو نقب بزنند.

تنها کسی که از درون، گفتمان را نسبت به گفتمان متحوّل کرد و آن را بازسازی نمود و ایجاد یک گفتمان جدید کرد حضرت امام(ره) بود، به عبارتی تنها روشنفکر و تنها عالم پدید آورنده گفتمان انقلاب اسلامی و تمامی دقایق بدیعیش حضرت امام بود.

آقای مطهرنیا: از جناب آقای دکتر خرمشاد تقاضا می‌شود با توجه به این «aprouch» یا رهیافتی که آقای دکتر تاجیک مطرح کردند راجع به اینکه در گفتمان حضرت امام(ره) از کلمات رقیق شروع کردند و به بازترین کلمات غلیظ رسیدند. «deconstruction» یا واسازی کردند و براساس گفتمان خویش بازسازی یا «reconstruction» نمودند. به عبارتی دیگر حضرت امام گفتمان و کلامی را بازسازی کرد و «text» و «context» مطرح شد اما «Situation» یا موقعیت کمتر لحاظ گردید. حال با توجه به موقعیتی که انقلاب از بدو پیروزی داشته تا دوره دهه سوم که فعلاً در آن هستیم یا دهه قبل از پیروزی و به عبارت بهتر اگر این «context» یا «context of situation» که مدنظر است، چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است. اگر این بافت موضوعی یا «context» را که در این عصر شاهد هستیم، در نظر آوریم و سابقه آن را به یاد آوریم و براساس توافق، پانزده خرداد را یک نقطه عزیمت قلمداد نماییم، تا الان این سیر تحوّل را در بستر بافت موقعیتی در دهه‌های مختلف چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر خرمشاد: در ابتدا مناسب می‌دانم بنده مقدمه‌ای را از موضع «نگاه به انقلاب» به بحث گفتمان انقلاب اسلامی ارایه نمایم. ببینید وقتی ما صحبت از گفتمان انقلاب اسلامی می‌کنیم شاید چند چیز را بشود به صورت مجزا از داخل آن تفکیک کرد که در قالب آن می‌توان آن را به اضداد آن تعریف نمود. شاید بتوان گفت که گفتمان انقلاب اسلامی همه مختصاتش را تبیین کرد، که یکی بحث گفتمان انقلاب است که در دل این گفتمان می‌توان گفتمان انقلاب اسلامی را بررسی کرد. ما وقتی می‌گوییم گفتمان انقلاب اسلامی ناخودآگاه به یک گفتمان انقلاب غیراسلامی اشاره می‌کنیم. اگر قایل به گفتمان خاص برای انقلاب اسلامی هستیم لابد انقلاب‌هایی که غیراسلامی هم هستند یک گفتمان خاص داشته‌اند.

بحث سوم این است که آیا در فضایی که گفتمان انقلاب اسلامی شکل گرفت این

گفتمان تنها گفتمان در جامعه ایران بوده است یا خیر؟ آیا گفتمان‌های دیگری بوده‌اند و اگر بوده‌اند چه طور این گفتمان، که من دیدم بزرگواران و دوستان بلافاصله رفته‌اند سراغ حضرت امام. گفتمان حضرت امام و گفتمان اسلامی انقلاب تفوق و چیرگی پیدا می‌کند و انقلاب اسلامی این شکل و شمایل را در واقع می‌گیرد و این حرکت را رهبری می‌کند. اگر من از اول به این برگردم و برسانم که پاسخ مستقیم جناب عالی هم باشد، گفتمان انقلاب در واقع نقطه‌ی مقابل گفتمان در وهله اول «اثبات» قرار می‌گیرد. و بعد نقطه مقابل گفتمان (اصلاح) یا گفتمان (اصلاح‌طلبی)، البته اینجا معنی گفتمان را مقداری بسط یافته بگیریم. نظام اندیشه بگیریم یا یک مقدار فراتر و یا یک مقدار محدودتر، بعد این را عرض خواهم کرد که می‌خواهم چه نتیجه‌ای از آن بگیرم.

در مورد موضوع «گفتمان انقلاب اسلامی»، در عصر انقلاب اسلامی ایران شاید به صورت مشخص دو گفتمان دیگر را بتوانیم مبتنی بر دو انقلاب بزرگ جهان از همدیگر تمییز بدهیم. ما می‌توانیم از گفتمان انقلاب روسیه از گفتمان انقلاب فرانسه صحبت کنیم و اگر این طور باشد این مسأله ما را به دو نظام اندیشه دیگر منتقل می‌کند، یعنی سوسیالیست مارکسیست و لیبرال دموکراسی در انقلاب فرانسه و آن هم در انقلاب روسیه و چین. در انقلاب اسلامی ایران به دلیل متأخر بودنش بر این انقلاب‌ها ناخودآگاه و به خودی خود ما را به روند شرایط جهانی و شرایط جامعه ایران می‌رساند، به این می‌رساند آیا در عصر انقلاب اسلامی از این دو گفتمان اثری بوده یا نه؟ ولی به نظر می‌رسد که ما از مشروطیت به بعد هر سه این گفتمان‌ها را در درون کشور داشته‌ایم یعنی به طور مشخص شاید قبل از مشروطه اگر صحبت کنیم فقط این گفتمان که ما تحت عنوان انقلاب اسلامی می‌شناسیم موجود بوده و از مشروطیت زمانی که یک بخش دیگر از غرب «ragrapha» یا روایاتی هست به ما می‌رسد. که در جنگ‌های ایران و روس به ما منتقل می‌شود و اندیشه غرب که فاز شیک آن می‌تواند باشد صدسال بعدش به ما می‌رسد یعنی از ۱۹۰۰ و ۱۹۰۵ به بعد، لذا در عصر گفتمان انقلاب اسلامی ایران دو گفتمان وجود دارد. گفتمان مارکسیست و گفتمان لیبرال دموکراسی در درون ایران.

حدس می‌زنم از فرمایش دوستان، فضای گفتمان که آقای دکتر لاریجانی گفته‌اند و گفتمان و فراگفتمان که آقای دکتر تاجیک اشاره کرده‌اند هرژمونی انقلاب اسلامی بر آن دو گفتمان دیگر مهم است نه فرابودنش از آن دو، یا به مفهوم شامل بودن، که همه آنها

را در درونش داشته باشد، نه، انقلاب اسلامی دارای مختصات و ویژگی خودش بود. هژمونی برتری و یارگیری صحیح و دقیق گفتمان انقلاب اسلامی است که می‌تواند آن را توفیق ببخشد بر آن دو تا و یکی از علل توفیق گفتمان انقلاب اسلامی این بود که شاید انقلاب اسلامی بر سر تلاقی دو مسأله مهم جهانی و داخلی شکل می‌گیرد و یکی از محورهایی که انقلاب اسلامی در آن فضا شکل می‌گیرد همزمان با وجود بحران در گفتمان‌های بیرونی است، یعنی بحران در گفتمان سوسیالیست و گفتمان لیبرال دموکراسی است و تلقی این بحران می‌کند با بحران در شبه این گفتمانها در گفتمان‌های داخل ایران ارائه یک گفتمان بومی دقیق توسط حضرت امام و انقلاب اسلامی ایران باعث می‌شود که بتواند در این فضا توفیق و برتری پیدا کند یعنی هم جنبه جهانی به راحتی پیدا می‌کند و ناخودآگاه می‌بینیم که فوکو می‌رود به سوی معنویت‌گرایی در انقلاب اسلامی ایران. در شرایطی که چند سال قبلش گفتمان مارکسیسم مثلاً فضای گفتمان‌های ایران را به شدت تحت تأثیر خودش قرار داده بود و یارگیری بسیار وسیعی را انجام داده بود امام می‌آید و طوری مطرح می‌شود که نه تنها توده‌های مزدم را در تبعیت از خودش مجاب می‌کند بلکه روشنفکران را هم می‌تواند مجاب می‌کند. یعنی او در این گفتمانی که پدید می‌آورد به همان اندازه‌ای روشنفکر را مجاب کند که به جای واژه امپریالیسم، استکبار را بکار ببرد و او را قانع می‌کند به لحاظ درونی، به همان اندازه مردم در این گفتمان مجاب می‌شوند که آنچه که امروز آنها در مقابلش ایستاده‌اند، یزید است، با همه خصوصیات تاریخی‌اش، و خود او حضرت امام و یارانش، حسین(ع) است و یارانش.

آقای مطهرنیا: یعنی آقای دکتر خرمشاد گفتمان حضرت امام خودش را در تقابل با لیبرال دموکراسی و سوسیالیست مارکسیست تعریف می‌کند؟ یعنی تعریف ماهوی این گفتمان بر مبنای نفی آنها حاصل می‌شود؟ و یا نه اول خودش را تعریف می‌کند و با بازتعریفی که از خودش در درون ایجاد می‌کند «Vocabulary» خودش را باز می‌آفریند. به عبارتی اول تعریف را عرضه می‌کند و وقتی که این تعریف آمد و متجلی شد آن بخش سیاه این دیدگاههای لیبرال دموکراسی و سوسیالیست مارکسیست را برمی‌تابد و به آن پاسخ منفی می‌دهد. این نقاط عزیمت ما خیلی مهم است. این که از کجا شروع کنیم.

این جا، این بحث پیش می‌آید که گفتمان امام به تعبیر «لیوتار» فرار وایت نبود یا به برداشت «دریدرا» کلام محور نبود. امام آمد و به تعبیر دریدرا یک تعریف از آن عرضه داد و بر مبنای این تعریف مردم دیدند که این گفتمان می‌آید و سیاهی‌های موجود در تعاریف دیگر را بر می‌تابد.

انقلاب کبیر فرانسه از آزادی و برابری و برادری و از حکومت مردم می‌گوید ولی باز تعریفی که امام از این واژه‌ها دارد در قالب این گفتمان آن قدر زیباتر و دارای تعریفی جحیم‌تر و بسیطر است که ملت ما به خوبی آن را می‌پذیرد.

با توجه به آن «context» که دارد و با توجه به آن «situation» که دارد مردم این را می‌پذیرند و با توجه به این تعریفی که از این گفتمان حاصل می‌شود بر دیگر گفتمان‌ها بر می‌تابند. این را اگر مشخص‌تر بفرمایید من ممنون می‌شوم.

دکتر خرمشاد: برای یافتن پاسخ روشن‌تری به این ماجرا، روش من به قول قدما بررسی محل شأن نزول آیه بود، محلی که این گفتمان درون آن شکل گرفت. اگر گفتمان انقلاب اسلامی این ایراد را بر گردانیم صرفاً به حضرت امام یا برگردانیم به یک مقطع تاریخی که مثلاً از سال ۴۲ به بعد بررسی کنیم. اگر به این کیفیت بخواهیم ببینیم با توجه به شخصیت حضرت امام، البته اینجا من امام را می‌گویم شاید در غیر اینصورت خرده گفتمان‌هایی در درون انقلاب اسلامی هست که به نظر می‌رسد که همان خرده گفتمان‌ها هست جناح‌ها و رویکردهای بعدی را درون همین خانواده انقلاب اسلامی ایران پدید می‌آورد. اگر بخواهیم خود حضرت امام را ملاک قرار دهیم به نظر می‌رسد که حضرت امام با توجه به شخصیتی که آن خاستگاه داشتند و آن خاستگاه حوزه روحانیت و ادبیاتی که بکار می‌بردند، به نظر می‌رسد که امام بدون در نظر گرفتن و یا به عاریت گرفتن از گفتمان‌های موجود اقدام به ساختن پایه‌ها و اجزای گفتمان جدید می‌کند. اگر چنانچه این مسأله را بکار بپذیریم شاید دچار همان نقاط ضعفی می‌شد که گفتمان‌های دیگر گرفتارش بودند. در ابتدای سخنانم نیز عرض کردم که گفتمان انقلاب را در مقابل گفتمان اصلاح قرار دادند مثلاً از گفتمان‌های موجود گفتمان لیبرال دمکراسی در ایران گفتمان انقلاب نبود گفتمان اصلاحی بود یعنی نگاهش آن نگاه انقلاب نبود کسانی که گفتمان انقلاب داشتند یکی مارکسیست‌ها و دیگری مذهبیون بودند ولی در گفتمان

مارکسیسم به خاطر وجود نقاط ضعفی و هم امتحانی که در بیرون پس داده بود امام شکل و شمایل آن گفتمان را به عنوان یک نظام اندیشه وقتی بخواهد در مرحله عمل متجلی شود اصلاً به عاریت نمی‌گیرد شاید یکی از عللی که امام مخالفت می‌کند در مرحله حساس دهه ۵۰ شمسی با مبارزات مسلحانه آن گونه که نیروهای چپ عمل می‌کردند ماندن امام در گفتمان خودش بود؛ یعنی همان بحث عرفانش، همان بحث زهدش بود، فیلسوف بودن و همان بحث فقیه بودنش؛ یعنی حصر در آن قواعد و اصول که خودش برای گفتمان ترسیم کرده بود از جمله بُعد فقهی و مقید بودن به بعد شرعی بود که او برای خودش لحاظ کرده بود لذا این است که نه آن اصلاح گفتمان لیبرال دموکراسی را می‌پذیرد و نه آن گفتمان تندروانه رادیکال مبارزات مسلحانه مارکسیست‌ها را توصیه می‌کند. آنچه که او به عنوان گفتمان می‌پذیرد - هرچند که بقیه خرده گفتمانها در گفتمان انقلاب اسلامی توسط افراد یا افرادی دیگر از ایدئولوگهای انقلاب مطرح شد. این‌ها بودند که به این جهات گرایش داشتند و توصیه و تجویز می‌کردند - ولی خود شخص حضرت امام مختصات جغرافیایی گفتمان انقلاب اسلامی ایران را جدای از این‌ها می‌دانستند این به آن معنی نیست که امام فرد بسته‌ای بودند و به این توجه و عنایت نداشتند، نه، با عنایت به آنها او «vocabulary» خودش را ایجاد می‌کند و برای این نظام اندیشه هم که می‌خواهد معرفی کند با همان «vocabulary» خودش عمل می‌کند.

اگر بخواهم یک مثالی بزنم، اگر ما به انقلاب اسلامی ایران بطور مثال یک نگاهی به انقلاب جدای نگاهی که تا به حال مرسوم بوده بیافکنیم می‌رویم به دنبال علت انقلاب، که چه چیزی باعث نارضایتی شد؟ که مردم چرا انقلاب کردند؟ یک نگاه دیگر انقلابهای دیگر است. این است که برویم سراغ «actor»‌ها و ببینیم که چه چیزی در ذهن او می‌گذرد و باعث این می‌شود که این «actor» وارد عمل شود و وارد صحنه مبارزه شود و بحث خودش را به پیش ببرد. در کناری که در ذهن «actor» ایرانی می‌رویم سراغ یک چیزهایی که عینی باشد و مساوی باشد با همه بحث‌های دیگر که در همه انقلابها در ذهن «actor» وجود دارد ولی در ذهن «actor» ایرانی و آن فردی که می‌آید در انقلاب مشارکت می‌کند به نظر می‌رسد که یک چیز دیگری موجود بوده و آن همانی است که اندیشمندانی را به رهیافت فرهنگی منتقل می‌کند و اندیشمندانی را همچون فوکو را به بحث معنویت‌گرایی

و اندیشمندی مثل فوران را به تبیین نظریه‌های جدید در باب انقلاب وامی‌دارد و اندیشمندان دیگری را که با رهیافت جدای از اینها می‌روند به سراغ انقلاب ایران با دید عارفانه آن را نگاه می‌کنند. رهیافت انقلاب اسلامی ایران یعنی آنچه که در ذهن «actor» ایرانی می‌گذشت یک مقدارش قابل محاسبه است ولی مقداری از آن با یک جایی دیگر قابل مقایسه است و آن این که مثلاً امام در فرهنگ شیعی یک جایگاه خاص دارد. او که گفت، هرچه که بعد از او گفت، قابل قبول است و «actor» از او پیروی می‌کند. این آن نکته‌ای است که به صورت مثال در توضیح آن ویژگی گفتمان امام، خدمت شما عرض کردم.

آقای مطهرنیا: آقای دکتر لاریجانی! حضرت عالی در هنگام صحبت درباره فضای گفتمان به ساختار زبانی و ادبیات امام اشاره فرمودید و گفتید که این گفتمان سابقه تاریخی دارد یعنی Hystorical است و آقای دکتر تاجیک هم اشاره نمودند که امام سعی می‌کرد گفتمان خاص خودش را بدون توجه به این که غرب را حساب کند - نه آن که عنایت به آن مطلب نداشته باشد - و به گونه‌ای بیندیشد و فکر کند که انگار غرب وجود ندارد. در واقع در تحلیل گفتمان حضرت عالی و جناب دکتر تاجیک گفتمان بازگشت به خویشتن را می‌بینیم، این را چگونه شما تعبیر و تفسیر می‌کنید؛ و جایگاه حضرت امام را در ساخت و پرداخت این گفتمان در چه می‌دانید و یا به عبارتی بهتر ادبیات این گفتمان را چگونه تبیین می‌کنید. در بخش اول، جناب عالی به فضای گفتمانی اشاره فرمودید. اکنون پرسشم آن است که شما چگونه آن را به دو مؤلفه دیگر ربط می‌دهید؟

دکتر لاریجانی: همان‌طور که آقای دکتر تاجیک و آقای دکتر خرمشاد اشاره فرمودند امام در متولد شدن فضای گفتمان انقلاب نقش بالایی داشت و من نمی‌گویم که تأسیس کرد شاید تأسیس فضای گفتمانی آن گونه که شاید ما یک صندلی و کمد را که می‌سازیم نباشد، ولی می‌توانیم در تولدش تأثیر داشته باشیم. می‌توانیم بگوییم که فضای گفتمان متولد شد و تحت عوامل مختلفی امام در این تولد نقش مهمی داشت. این که امام از ادبیات غرب استفاده نکرد من برداشتم این است که امام از اندیشه غرب چندان اطلاعی نداشت اگر ما در آثار، نوشته‌ها و گفته‌های امام نگاه کنیم مثلاً اندیشه‌های مهم

غرب را در زمان خودش چندان اطلاع نداشت راجع به کسروی هم که امام در رد آن کتابی نوشتند؛ در واقع آنجا بیشترین جایی است که امام به نحوی با ایده‌های سکولار غرب در تماس قرار گرفتند و بنابراین، این که امام از حوزه‌هایی که اطلاع چندانی از آن ندارد استفاده نکرد، خیلی عجیب نیست. نکته بعدی این است که امام خیلی هم شایق نبوده که احتمالاً اندیشه غرب را خوب بداند به این دلیل نمی‌شود که امام آدم بسته‌ای بود. امام بسیار «trusteeship» و به ویژه نسبت به آراء خودش و با میراثی که از خودش در دست داشت. من می‌خواهم بگویم که اگر مثلاً مرحوم شهید صدر جای امام بود شما ببینید که شهید صدر خیلی در نوشته‌هایش از آراء اصلاحات غرب را در نوشته‌هایش بکار می‌گیرد و حتی ما وقتی نوشته‌های اصولی ایشان را می‌دیدیم من احساس ناامنی می‌کنم چون می‌بینیم که یک کلمه disarray شده است اگر اصطلاحات شیخ انصاری در وسایل باشد من راحت با آن اخت هستم ولی ایشان یک اصطلاحی را یک دفعه از یک جایی دیگر می‌آورد و وسایل اصولی مرحوم صدر خیلی مضطرب کننده است. امام اگر در تماس بود هیچ ابایی نداشت که این اصطلاحات را بکار ببرد. به هر صورت گفتمانی که امام در ظهورش نقش داشت، در قسمت زبان‌ش دارای یک مشت اصطلاحاتی است که همواره مورد تأکید بود. مثلاً ببینید اسلام، امام هیچ وقت صحبت نمی‌کرد که اسلام توی آن نباشد اول آن، وسط آن و آخر آن. حکومت اسلامی، یک نوآوری بود که امام ingest کرد در گفتمان انقلاب، (راجع به ولایت فقیه) من می‌گویم که ولایت فقیه چه مسأله‌ای را داشت مسأله وظیفه، مصلحت. ما مسؤول هستیم به وظیفه عمل کنیم این که ما وظیفه گرا باشیم یک نوع پیدایش خاصی را خودش ایجاد می‌کند. من در یک کتابی در ۱۵ سال پیش به نام «مقولاتی در استراتژی ملی» سعی کردم از ادبیات امام یک ساختار پیدایش به وجود آورم. امام می‌گوید که خیلی نگاه نکن که موفق می‌شوی و یا نمی‌شوی، وظایف را عمل کن. امام از آن طرف در امور حسابگر بود و حاضر نبود در مسایل ملی و جاهای مختلف دل به دریا بزند. بنابراین امام توانسته بود وظیفه‌گرایی را با مصلحت‌اندیشی داخل یک فضای بالاتری وفق دهد. شهادت‌طلبی، مردم، استقلال و حزب الله و تعهد و عرضه به جهان یک چیزهایی بود در امام. امام هرگز خودش را «Local» - محلی - نمی‌دید و در همان پیامی که امام به گورباچف داده بود کاملاً آشکار است که امام احساس می‌کند همین طور هست که ملت قابل عرضه است و لازم نیست که

ما آراء انقلاب و یا گفتمان را یک طوری دست بکشیم و آن را عرضه بداریم، مثلاً به گورباچف گفتند وضعیت شما و وضع مارکسیست شما خراب است و لاش کنید. غربی‌ها هم دارند شما را گول می‌زنند. آن طرف نروید. آن هم محدود است. مشکل شما در مارکسیست جنگ با خدا بوده، نه عدم کارآیی اقتصاد. آن طرف هم جنگ با خدا دارد و لاش کنید، ما یک متاع خوبی داریم بروید قم و علمایتان را بفرستید در قم؛ که بیایند افکار محی‌الدین عربی و ابن سینا را ببینند. این خیلی چیز جالبی است. این فضای روحی که دارد. یک فضای روحی خاص است ما اگر بخواهیم گفتمان امام را یک «گفتمان انقلاب» بفهمیم از نظر روحی شاید برای خیلی از ما هنوز قابل لمس نیست. «محی‌الدین عربی» را خود آخوندهای ما با آن مشکل دارند چه برسد به دیگران. امام فضای گفتمانش خیلی جالب است و من می‌خواهم بگویم که حتی این چنین هم نیست که به راحتی قابل هضم باشد و چون خودش را قابل عرضه می‌دانست، نیازی نداشت که با ادبیات خاصی تزیین کند و می‌گفت محی‌الدین عربی چه چیزش کم است.

نکته بعد که می‌خواهم بگویم این است که خود مفهوم حزب الله خیلی جالب است. حزب الله یک مفهومی بود که در گفتمان انقلاب پیدا شد. مثلاً گاهی بی‌نظمی علامت نظم بود و گاهی خیلی اتو کشیده نبودن. نمایانگر حزب الله بودن. من نمی‌خواهم بگویم که اساس آن بود ولی «حزب الله بودن در گفتمان انقلاب» ویژگی خود را داشت.

نکته بعدی این است که فضای گفتمان انقلاب هم تطور پیدا کرد یعنی از ابتدای کار تا آخرش تفاوت‌هایی داشت. خود امام هم ادبیاتش فرق می‌کند، به طور مثال نظر امام راجع به حکومت و ولایت فقیه است. من اسم می‌برم. امام در اول گفتمان سیاسی‌اش اصلاً «ولایت مطلقه» نبود؛ ولی امام نظر فقهی‌اش «ولایت مطلقه» بود. در کتاب بیع ایشان مفصل هست. همچنین در کتاب دیگرش درباره کسروی که ایشان نوشت خیلی مفصل است ولی در آغاز گفتمان سیاسی امام نقش علماء در جلوگیری از تصویب قوانین شرعی است یعنی کاملاً نقش «passive» است خود امام هم معتقد بود برود قم و علی‌الاصول مهندس بازرگان بتواند مملکت را اداره کند. به تدریج امام گفتمانش در مورد ولایت فقیه بالاتر رفت، بالاتر رفت و تارسید به ولایت مطلقه‌ای که حتی وقتی آقای خامنه‌ای در نماز جمعه گفتند که ولی فقیه هم ملزم است که براساس احکام اولیه عمل کند و محدود است به قانون اساسی؛ امام فرمودند: اصلاً تو ولایت فقیه را نفهمیدی. این

هم یک تطوری در گفتمان انقلاب است و اینطور نبود که از روز اول اینگونه باشد. در تطور است که این تعامل وجود دارد. آن نکته‌ای که شما فرمودید اینجاست یعنی این گفتمان همان اندازه که گفتمان انقلاب جلو می‌رفت عوامل موجود در انقلاب نیز در این وضعیت تعامل داشتند. عناصر موجود در «structure» در هر مقطعی دادوستد داشتند. مثلاً ما گرایش پیدا کردیم به یک نوع عدالت که یک کمی سوسیالیست مالیده شد، این کاملاً معلوم است که در تعامل است با یک نوع چپ‌گرایی که قبل از انقلاب وجود داشت. دهه ۶۰ - ۵۰ میلادی و اوایل ۷۰ سوسیالیست افکار روشنفکران را فتح کرده بود حتی افرادی مثل شریعتی که اباندر را می‌خواستند ببینند اول او را سوسیالیست می‌دیدند و بعد خداپرست. یا اصلاً مرحوم نخشب و آقای پیمان خداپرستان سوسیالیست بودند. این به نحوی در افکار مرحوم بهشتی هم هست ما وقتی که می‌بینیم به اقتصاد می‌رسد ما از لحاظ فقهی مکاسب محرمه در واقع یک نوع «structure action» اقتصادی را مشخص می‌کند. مبتنی بر آن بسیاری از دخالت‌های دولت، احتیاجی به مصلحت‌اندیشی‌های زاید بر احکام اولیه دارد. این به خاطر این جهت بود که این جهت کامل شده و نکته آخر همان چیزی است که شما گفتید همان تطور تاریخی است. امام که این گفتمان انقلاب را در تولدش من که نمی‌گویم که تأسیس، یک دلیلی دارد و چون معتقد نیستم که می‌شود گفتمان انقلاب را تأسیس کرد ولی می‌توان آن را متولد کرد با درجات خیلی مختلف و تطور تاریخی که نگاه می‌کنیم امام بریده باشد از ریشه مثلاً نظر امام راجع به اسلام آن قسمتی که مربوط به احکام است، امام با مرحوم شیخ انصاری و صاحب جواهر خیلی دقیق است یعنی بیانش فراتر از آن نیست، آن قسمتی که راجع به حکومت اسلامی است؛ ادبیات ایشان و مرحوم نائینی و مرحوم آملی یکی است.

دقیقاً همین کار را کرد اگر شما آن را که اخیراً چاپ شده می‌بینید. حمد او شبیه حمد امام است و قضیه حمد امام نقطه آسوله‌ای نیست در دنیای تفاسیر و لذا امام حتماً، می‌خواهم بگویم که یک جهت هیستوریک «Historical» امام قابل توجه است این هیچ نقطه منفی نیست و حتی سبب شده است که امام دنباله داشته باشد یعنی وقتی امام صحبت از احکام‌الله می‌کرد آنقدر کلامش مأنوس بود که همه آخوندها آن را می‌پذیرفتند مرحوم صدر وقتی که صحبت از رسائل خودش می‌کرد خیلی‌ها ابروهایشان را بالا می‌بردند که این چه می‌گوید چون اصطلاحاتش طوری بود که عقبه

نداشت، لذا مرحوم صدر در نجف تحت فشار قرار گرفت. امام وقتی راجع به عرفان صحبت می‌کرد یک عرفان با ترمولوژی خیلی جدید نبود که آنهایی که به عرفان اعتقاد دارند یک دفعه وحشت کنند، آقای حسن‌زاده وقتی گوش می‌کرد می‌گفت هان همین درست همان چیزی است که می‌خواهم، مرحوم شهرانی می‌گفت همان است. علامه طباطبایی نیز همین را می‌گفت. این سابقه‌دار بودن کار امام به خاطر شخصیت امام بوده است. امام یک تسلط خیلی جالبی بر معارف اسلامی زمان خودش داشت. بچه حوزه بود و اسلامش اسلام حوزه علمیه بود و اینها را توانسته بود در داخل یک ذهن، هموار کند؛ مثلاً برای من خیلی جالب است که چگونه مسأله امام خاتمیتی که محی‌الدین عربی به آن قایل بود با مفهوم خاتمیتی که ما به عنوان تفکر شیعی راجع به پیامبر اکرم(ص) داریم جمع می‌کرد؛ ولایت محی‌الدین عربی، امام اینها را جمع کرده بود. نشان می‌داد که اینها را نه تنها یاد گرفته پخته بود و در یک «melanpat» به درستی آب کرده بود و یک چیز خوبی در آورده بود. من می‌خواهم در یک جمله بگویم که افرادی که با قدر دادن به یک پیشینه فکری سنتی اسلامی به امام می‌رسیدند هیچ احساس بیگانگی نمی‌کردند یعنی مرحوم آیت‌الله گلپایگانی با ایشان صحبت می‌کرد خیلی راحت بود و یا آنهایی که خیلی انقلابی بودند آقای خامنه‌ای جزء آخوندهای روشنفکر قبل از انقلاب بود و آخوندهای سنتی ایشان را قبول نداشتند و می‌گفتند ایشان خیلی روشنفکر است. این‌ها هم مجذوب امام بودند خیلی جالب بود طیفی به این وسعت را امام دور خودش جمع کند و دلیلش این بود که امام آنجا نمی‌ایستاد هر کدام به امام می‌رسیدند امام دو قدم عقب‌تر می‌آورد و دو قدم عقب‌تر همان جایی بود که آن «melan pat» امام بود و اینها در هم آمیخته‌تر بود. البته من هنوز آن قسمتی که تعامل با سایر گفت‌وگوهای موجود دارد را باز نکردم. جای بحث خوبی دارد من وقتی در قانون اساسی نگاه می‌کنم تجربه دموکراسی آمریکا، کاملاً درونش است و تجربه دموکراسی فرانسه در آن است. بخش‌هایی از گرایش‌های که من به آن رعشه‌های سوسیالیستی قبل از انقلاب می‌گویم، هم در درونش است. وقتی چیزهای اقتصادی را نگاه می‌کنید. همه آنها در نوب کردن امام در درون آن است، اما همه اینها درون گفت‌وگو حضرت امام پخته و بعضی از آن تعارضاتش موجود است و حالا آن قضیه تمام نشد در مقطع آینده چه می‌شود به نظر بخشی از آن قضایایی که در این گفت‌وگو جور نشدند حالا جای دارند همدیگر را تنه

آقای مطهر نیا: با تشکر؛ آقای دکتر تاجیک شما به گفتمان و فراگفتمان اشاره فرمودید و از فرمایشات جناب آقای دکتر لاریجانی چنین استنتاج شد که حضرت امام (ره) مختصاتی داشت که پارادوکس‌ها را به پارادایم تبدیل می‌کرد. شما این پارادایم و مؤلفه‌ها یا دقایق موجود در این متن را چه می‌دانید، به عبارتی دیگر دقایقی که موجب تبدیل پارادوکس‌های موجود به پارادایم گردید چه بود؟ در بسیاری از موارد می‌بینیم که پارادوکس‌ها و حتی متضادها «Conflicts» را به یک نشانه و سمبل تبدیل می‌کند که همه به سمت آن گرایش دارند و جاذبه خاصی را به همراه دارد. آیا این شخصیت امام بود و یا شاخص یا شاخص‌های دیگری از شخصیت ایشان بود که آن ویژگی‌ها را بوجود آورده بود. ما نیازمند همان شاخص اصلی هستیم. چون به قول آقای دکتر لاریجانی دارد یک فضایی باز می‌شود که آن پارادوکس‌ها دارد خودش را در جایی نشان می‌دهد و اگر ما آن مؤلفه را بازیابیم آن ویژگی اصلی را اگر بازشناسیم و تقویت نماییم پارادوکس‌ها را به پارادایم می‌توانیم تبدیل کنیم و دوباره این گفتمان انقلاب اسلامی و حیاتش را دقیق‌تر و قوی‌تر ادامه دهیم. لذا، پرسش این است که امام براساس چه مؤلفه‌هایی و در چه چارچوبه‌ای این تضادها و تناقض‌نماها را به پارادایم تبدیل کرد؟

دکتر تاجیک: به نظر من از زوایای گوناگون می‌توان راجع به آن بحث کرد. امام این هنر را داشت که یک زنجیره‌ای از تمایزات را ایجاد کند. امام نیامد تمایزات را در همدیگر حل کند و یک هویت واحد مطلق ایجاد کند بلکه یک زنجیره‌ای از تمایزات به وجود آورد و به مثابه نخ یک تسبیح ایجاد کرد اینها نخ تسبیح انقلاب هستند. امام دانه‌های متکثر این تسبیح را به همدیگر گره زد و هویت‌های متفاوت سیاسی و معرفتی را در فرایند انقلاب به همدیگر گره زد و خودش به مثابه یک نقطه کانونی، نقطه گره‌ای، عمل کرد.

دومین مسأله این است که امام به نظر من به علل مختلف از جمله به علت این که لیدر یک انقلاب بود و به خاطر این که سابقه خوبی در حوزه داشت اقتدار بیان گزاره‌های جدی را داشت؛ وقتی کسی اقتدار بیان جدی داشته باشد می‌تواند پارادوکس را به پارادایم تبدیل کند. پارادوکس او در انظار عمومی پارادایم جلوه می‌کند و کسی بالاتر از

او نمی‌تواند حرف جدی بزند و حرف اوست که ارزش و بیان گزاره‌های جدی را دارد. ولی واقع قضیه، هم به علت شخصیت کریزماتیک ایشان و هم به عامل مختلف دیگری جزو نادر شخصیت‌هایی بود که در عرصه‌های مختلف می‌توانست بیان‌کننده گزاره‌های جدی باشد.

نکته سوم این که نظر من امام به تعبیر آقای دکتر ملین‌پات «melan pat» خود را در بستر یک پیاد گفت‌وگو تعریف کرد تا یک گفت‌وگو. بستر پیاد گفت‌وگو حرف روزا لوکزامبورگ است. در بستر پیاد گفت‌وگو شما راحت به وحدت می‌رسید، ولی در بستر گفت‌وگو محل انشقاق است و آن خرده گفت‌وگوها هر کدام اندک اندک به علت خاصیت هژمونیک که دارند می‌خواهند بیایند و در نقطه برتر قرار بگیرند. مضافاً به این، امام آمد و از چهار خاصیت ستونی استفاده کرد و از همنشینی و جانشینی و هم‌زمانی و درون‌زمانی مفاهیم استفاده کرد. این چیزی که امام ایجاد کرد آن بود که اجزاء متفرق یک نظام اندیشه را که بعضاً از بُعد عرفان، بعضاً از بُعد سیاسی و بعضاً از ابعاد اجتماعی و معرفتی و فلسفه و غیره و غیره به قضیه می‌نگریستند؛ پیوند داد. هنر امام آن بود که این اجزاء متفرق را در یک مجموعه سازواره گردمایی کرد. این‌ها همه یک معنی دارد. عرفان در کنار سیاست نشست و نه در مقابل سیاست، به اصطلاح قدرت در کنار اخلاق نشست و نه در مقابل اخلاق و گفت‌وگویی که ایجاد کرد چهره‌ای را که اگر بخواهیم بکار بریم چهره «Bio power» را در خودش متجلی کرد که ابدان و اذهان را به انقیاد خودش درآورد. امام آمد نه تنها اندیشه‌ها را، بلکه روح و روان‌ها را بلکه دلها را تغییر و تحول بخشید و چنان سازواره‌ای ایجاد کرد که در آن همنشینی سازمانی مفاهیم که در رویکردها قبلی خیلی متفرق به نظر می‌رسیدند نمایان شد و در این مجموعه سازواره گرد هم آمد.

از اینجا است که من می‌گویم امام پدید آورنده گفت‌وگو بود. درست است که بالاخره گفت‌وگو امام بستر تاریخی دارد اما گفت‌وگو امام می‌تواند این اجزاء متفرق را چون دال که مطرح نیست و دال به اصطلاح زبان‌شناسی «universal» است دال از بستر یک گفت‌وگو به بستر دیگر می‌رود. کسی هم نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. موضوعی که به یک دال هویت زبان شناختی و معرفتی می‌دهد مدلول آن است. امام است که این دال‌های متفرق را که تا دیروز با همدیگر ناهمخوانی داشتند؛ و بعضاً در مقابل همدیگر قرار می‌گرفتند

در کنار هم می‌نشانند. عرفان را با سیاست کاری نبود، می‌آید عرفان را عین سیاست تعریف می‌کند. بنابراین هویت زبان شناختی و معرفتی ایجاد می‌کند ولی دالی را بکار می‌برد که سابقه تاریخی دارد؛ بنابراین بیانش آشناست اما محتوای بیانش را همگان نمی‌پسندند و برای همین که بعد از پنج جلسه تفسیر قرآن تعطیل می‌کند ولی با عللی که امام می‌تواند پادگفتمان را تشکیل دهد و اقتداری که دارد مخالفان را به حاشیه می‌کشد. بنابراین اگر بخواهم مسأله را به بیان لاکانی ببرم امام یک نظم انگاره‌ای یک نظم نمادی ایجاد می‌کند که در این نظم انگاری و نمادی یک نوع تفکر ایجاد می‌شود که در این تفکر تمام اجزای ناهمخوان، همخوان جلوه می‌کند. هم می‌توان یک سیاستمدار حرفه‌ای بود و هم یک عارف کامل بود. هم می‌توان یک معلم اخلاق بود و هم می‌توان یک مدیر در صحنه اجرایی بود و این چیزی که در امام جلوه می‌کند و در او توصیف می‌شود و نه در کس دیگر و شخصیت امام است که این فراگیری را دارد که می‌تواند گزاره‌های جدی پیرامون این مفاهیم ناهمخوان ارائه کند و گفتمانی تهیه شود که آن گفتمان می‌توان هرژمونیک شود و می‌تواند مسلط شود.

آقای مطهرنیا: من پرسشی دارم وقتی می‌گوییم «رهبران انقلابی»، مفهوم رهبری، هم در برگیرنده بسیج‌گری توده‌هاست و هم اینکه رهبر، یک ایدئولوگ است و دیگر آنکه رهبر غیر از این که بسیج‌گر است و ایدئولوگ است می‌آید مدیریت انقلاب را هم بر عهده می‌گیرد و کمتر رهبری در انقلابها داشته‌ایم که این سه ویژگی را خود یکجا متمرکز کرده باشد. به تعبیری که شما دارید و تعریفی که آقای دکتر لاریجانی دارند و در ذهن عام وجود دارد این ویژگی‌ها در امام جمع شده بود. در تاریخ انقلاب‌های جهان این نمونه را می‌توانیم در این حد و اندازه‌ها تا حدودی در ولادیمیر ایلیچ اولیانوف معروف به لنین شاهد باشیم اما امام دارای هر سه مختصه‌ها و تنها رهبری است که می‌توان وی را در این فاز و در این کلاس جای داد. من می‌خواهم با این ادبیات وارد مبحث شوم و سؤالی را مطرح کنم آیا امام آن بُعد ایدئولوگ سازش بسیار قوی بود و در واقع همین است که پارادوکس‌ها را به پارادایم تبدیل می‌کند؟ یعنی اینکه تعبیر ایدئولوژیک از دین عرضه می‌کند و همین محور اساس موفقیتش در ایجاد گفتمان انقلابی است؟ مجموعه این آرمانها و ارزش‌ها و قضاوت‌های سازمان یافته که می‌آید جایگاه گروه من و جامعه

من را توجیه و تبیین می‌کند و غالباً به گونه‌ای از ارزش‌ها نشأت می‌گیرد و به سوی عمل ۱۶۷ و به ویژه عمل سیاسی سوق می‌دهد و براساس همین برداشت ایدئولوژیکی که از دین عرضه می‌دارد مدیریت انقلاب را هم بر عهده می‌گیرد؟

دکتر تاجیک: من فکر می‌کنم که امام یک حرکت داشت خیلی واقعی و منظم و خیلی آگاهانه و ثوریک.

امام نه در «text» خلاصه می‌شود و نه در «context» و نه «text» زده و «context» زده می‌شود و علت همین توان است که می‌تواند مقولاتی را که در «context» است در «text» بیاورد و بومی «text» کند و مواردی که در text و context است نیز بیاورد در text و بومی کند و این شاید بتوان به یک معنی گفت که یک نوع ایدئولوژی پردازشی است یعنی مکتب را در پرادیشن‌های سیاسی عمل کردن راهنمای عمل اجتماعی قرار دادن است و امام نیز این هنر را داشت و با تمام این پیچیدگی مسایلش و گفتم آن شخصیت خاص کریزماتیک ایشان بود و ارتباط شفاهی ایشان بود. من بارها گفتم که ما روشنفکران که درباره انقلاب صحبت می‌کنیم اطرافیان نمی‌فهمند و بعضاً خودمان هم نمی‌فهمیم که چه می‌گوییم و به ده واسطه ترجمه نیاز دارند که بفهمند چه می‌گوییم. امام مفاهیمی را به گونه‌ای بیان می‌کردند که یک فرد در دورافتاده‌ترین نقطه سیستان و بلوچستان بدون واسطه‌ای خاص مطلب را آنگونه بفهمد که امام می‌خواهد بیان کند و آن خصوصیت بسیج دهنده‌گی ایشان را نشان داد کاری که هیچ روشنفکری نتوانست در طی این دوران انجام دهد و به اصطلاح خودمان امام را توانست تنها به عنوان تنها رهبر و مدیر انقلاب مطرح کند و به همین خاطر شاید بعضی از ما آن را نپذیرد و من کاملاً به این مسأله معتقدم که اگر امام نبود انقلاب نبود. یعنی من کاملاً معتقدم که انقلاب بدون امام به سرانجام نمی‌رسید و ایجاد نمی‌شد. ممکن بود زمینه‌های خاصی در کشور وجود داشت و ما هم می‌دانیم ولی آن کسی که توانست فراگفتمان ایجاد و به آن شکل دهد تنها امام بود و کسی که به واسطه کار او یک استعداد هژمونیک ایجاد شد. چون گفت‌وگو امام گاهاً به عنوان یک پادگفتمان صرف عمل می‌کند و گفت‌وگو امام می‌نشیند در مقابل «گفتمان پهلوی» و آن را نقد می‌کند ولی یک گفتمانی که یک پتانسیل هژمونیک را داشته باشد فقط مختص حضرت امام بود و معماری ایشان همین بود که من معتقدم که امام با

آقای مطهرنیا: آقای دکتر خرّمشاد به نظر شما این گفتمان در نسل‌های بعدی انقلاب، چه بازتابی داشته است؟ سه دهه از انقلاب می‌گذرد نسل اول، نسل دوم و اکنون آرام آرام به نسل سوم جامعه وارد می‌شویم و کم کم به این فاز می‌رسیم؟ این گفتمان چه بازتابی در این نسل‌ها داشته است و چه تحولی طی کرده است؟ این را در یک دیالوگ کلامی تصویر کنید. در این سه دهه بعد از انقلاب، گفتمان انقلاب اسلامی چه دقایق بارزی را داشته، چه سمبل‌ها و المنت‌هایی را داشته و چه چیزی را به عنوان نماد این گفتمان در برهه‌های مختلف زمانی و در بافت موقعیتی متن عرضه کرده است؟ ما جنگ را داریم گفتمان اول گفتمان سیاسی است و این به دنبال عدالت است. بعد ایثار و شهادت و بعد می‌آید دوره سازندگی با گفتمان خاص خود.

به عبارت دیگر، در مسیر تحولات سیاسی-اجتماعی ایران یک گفتمانی شروع شد و آن گفتمان حضرت امام بود. این گفتمان را آقای دکتر لاریجانی در صحبت‌هایشان اشاره کردند که در موقعیت‌های مختلف آمد و خودش را باز تعریف کرد. «ولایت فقیه» آمد با این که حضرت امام در گفتمان مذهبی و فقه سیاسی خود فرموده بودند «ولایت مطلقه فقیه» ولی در آغاز گفتمان سیاسی خود بر آن تأکید نداشتند. این گفتمان در برخورد با موقعیت‌ها و آن Situation‌هایی که پیش آمد خودش را باز تعریف کرد. این ویژگی و مختصه حضرت امام بود. در این سه دهه براساس آن Situation حاصل در بستر زمان جنگ به وجود آمد. جنگ تمام شد، عصر سازندگی به وجود آمد. دوم خرداد به وجود آمد این بافت موقعیتی ماست. حال پرسش این است که، این گفتمان چه تغییر و تحولی به خود پذیرفت؟ آیا تغییر کرد. این تغییر در چه جایگاهی قرار گرفت؟ آیا ماهوی بود؟ یا آمد و خودش را با آن موقعیت سازگار کرد؟

دکتر خرّمشاد: من در همان بحث تطبیقی که داشتم، بگذارید در همان بستر ادامه دهم. یک بحث گفتمان حضرت امام است و یک گفتمان انقلاب اسلامی است و یک بحثی در مورد گفتمان انقلاب اسلامی. درباره سایر گفتمانها، دوستان به هر ترتیبی که بوده و به حق هم بوده گفتمان امام را مساوی گرفته‌اند با گفتمان انقلاب اسلامی. من با آقای دکتر

تاجیک موافق هستم که اگر نبود حضرت امام، انقلاب اسلامی ایران نیز نبود، یکی از علل این نبود و گرفتن چنین نتیجه‌ای این بود که حضرت امام توانستند در شرایطی که سایر گفتمانها به نوعی بحران و بن‌بست رسیده بودند یک ویژگی در گفتمان مذهبیون مطرح کنند به عبارتی در گفتمان نیروهای مذهبی که رهبری آن را امام داشتند یک عاملی و عنصری را وارد کنند که آن بازیافت خودش مطرح می‌کند یعنی اندیشیدن و مطرح کردن یک بحث آلترناتیو و یک بحث حکومتی آلترناتیو به جای حکومت موجود، حکومت پهلوی، که این یکی از بحث هژمونی و تفوقی که عرض کردم اینجا بود که حضرت امام توانستند در مقطعی این کار را بکنند که این هژمونی را زمینه‌هایش را ایجاد کنند تا سایر گفتمانها عقب بکشند و کم بیاورند.

آقای مطهرنیا: آقای دکتر خرمشاد این زمینه‌ها را امام ایجاد کردند یا در بستر تاریخ تحولات ما ایجاد شده بود؟

دکتر خرمشاد: به نظر من در بستر تحولات امام خوب شناختند آن لحظه‌ای را که این بایستی مطرح می‌شد به عنوان آلترناتیو. یعنی از آن «context» که به اصطلاح ما می‌بینیم و به قول شما «Situation» این وجود داشته با یک مثال کاملاً روشن می‌شود در مقاطعی همین گفتمان مذهبیون و «Situation» هست، فضا فضایی انقلابی است در حالی که گفتمان مذهبیون مثل «اخوان» در مصر گفتمان، گفتمان انقلابی نیست. از این استفاده کنم که این گروه عنصر انقلاب و تحول را وارد نمی‌کنند در نتیجه آنچه در مصر اتفاق می‌افتد این است که انقلابی که به این پوسته فشار می‌آورد ولی نمی‌تواند بترکاند آن را و خود را نشان دهد. در حالی که امام ندارند و عدم شناخت این موقعیت مهم است. حضرت امام در کنار واژه‌های انقلاب اسلامی ایران و گفتمانی که تولید می‌کند که این یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران است. موقعیت‌شناسی هم دارند. حتی مشهور است که در فضای بازی که در مورد انتخابات ریاست جمهوری امریکا مطرح می‌شود دموکراتها مطرح می‌کنند امام در نجف عنوان می‌کنند که این فضا، فضای خوبی است و فرصتی است که باید از این استفاده کرد یعنی موقعیت را دیدن و از آن بهره گرفتن و به پیش بردن؛ لذا گفتمان حضرت امام یک گفتمان انقلاب اسلامی است و یک گفتمان در

رقابت با سایر گفتمانها، و نظر بنده این است که درست است که گفتمان انقلاب اسلامی هژمونی پیدا می‌کند بر سایر گفتمانها ولی بایستی گفت در گفتمانها و خرده گفتمان‌های انقلاب اسلامی هم این گفتمان حضرت امام است که هژمونی پیدا می‌کند. یعنی گفتمان حضرت امام تنها گفتمان انقلاب اسلامی نیست بلکه گفتمان برتر و گفتمان مسلط است همان گونه که گفتمان انقلاب اسلامی تنها گفتمان انقلاب اسلامی نیست و تنها گفتمان موجود در شرایط ماقبل انقلاب اسلامی نیست بلکه گفتمان انقلاب اسلامی گفتمان برتر و چیره می‌شود. در نتیجه در این سه دهه اگر بخواهیم برگردیم اگر چنانچه این حرف درست باشد که علت غلظت چپ‌گرایی، رادیکالیسم در آغاز انقلاب که حتی بعضی‌ها تسخیر لانه جاسوسی را به این تأثیرگذاری گفتمان انقلاب اسلامی از گفتمان مارکسیستی می‌دانند که منجر به نوعی رادیکالیسم می‌شود، این تحوّل ادامه پیدا می‌کند خصوصاً از زمان بعد از حضرت امام به نظر می‌رسد که آن خرده گفتمانها که عرض کردم عین گفتمان حضرت امام نیست با فاصله‌ای که از اول انقلاب و بعد از حضرت امام می‌گیریم، آن خرده گفتمانها فرصت و تجلی ظهور و بروز پیدا می‌کنند. گفتمان‌های رقیب انقلاب اسلامی به واسطه هژمونی گفتمان انقلابی ایران تضعیف می‌شوند، ولی از بین نمی‌رود و ما اگر در آغاز انقلاب به گونه‌ای تحت تأثیر گفتمان سوسیالیست مارکسیست هستیم این اواخر می‌بینیم که ما در نوعی تعامل و رقابت در نوعی بده و بستان با گفتمان لیبرال دموکراسی می‌باشیم. ملاحظه می‌فرمایید چه عرض می‌کنم. در نتیجه این گفتمان انقلاب اسلامی در طی این سه دهه‌ای که وجود داشته و خصوصاً بعد از حضرت امام فرصت و مجال پیش می‌آید که این خرده گفتمانها هم در درون انقلاب اسلامی اجازه و مجال ظهور و بروز پیدا می‌کنند لذا در چنین مواقع خود را با گفتمان حضرت امام می‌سنجند و یک reference می‌خواهند بدهند که امام اینجا این چنین فرمودند و یا اینجا امام این چنین فرمودند این در مقام مقایسه است که ما می‌بینیم یک تحوّل در خرده گفتمان‌های انقلاب اسلامی پدید آمده است.

آقای مطهرنیا: من پرسشی را در مورد گفتگوی تمدن‌ها داشتم، در این گفتمان، گفتگوی تمدن‌ها چه جایگاهی پیدا می‌کند. آقای دکتر لاریجانی ممنون می‌شدم نظرات و دیدگاه‌های شما و دیگر دوستان در این زمینه مطرح می‌شد اما به دلیل نبود زمان از این

پرسش می‌گذریم و برای وقتی دیگر و فرصتی مناسب‌تر به آن می‌پردازیم. در پایان از دوستان خواهشمندم اگر نکات دیگری در این موضوع مدنظر دارند در یک جمع‌بندی مجمل بیان فرمایند؟

دکتر لاریجانی: به هر صورت به نظرم در انقلاب اسلامی یک سؤال مطرح شد راجع به این که امام به نحوی یک ایدئولوژی سازی در کارش وجود داشت. حالا اگر این مفهوم را مقداری رقیق‌تر کنیم و یک مقداری هم دقیق‌تر - چون رقت همیشه مخالف دقت نیست - می‌توانیم بگوییم که یک نوع عقلانیت خاص را توانست در انقلاب به وجود آورد. عقلانیت به این معنی که ما یک چارچوبی برای عمل داشته باشیم یعنی مثلاً یک پایگاه برای عقل عملی باشد. این عقلانیت هم در تعامل مختلفی با شرایط خودش قرار دارد و من می‌خواهم بگویم که از این مدخل هم نگاه کنیم. من نگران این هستم که نحوه ارتباطمان گفتمان انقلاب را با وضع فعلی و آینده از دست بدهیم یعنی احساس کنیم که گسست است به نظر من باید حتماً این را دنبال کنیم آن طوری که ببینیم شاید ما اگر بخواهیم انقلابی باشیم شاید همین‌طور باید باشیم یعنی انقلابی بودن به این معنی نیست که گذشته را زیراکس کنیم و به آینده ارسال کنیم. در واقع این فضای عقلانیتی است که باید تعامل داشته باشد و به جلو برود. ارکان این عقلانیت را می‌توانیم به عنوان پایه‌های عقلانیت و پایه‌های «identefication» عقلانیت بگیریم و بگذاریم شاخ و برگ بزند مثلاً حقیقتاً اسلام با تلقی که امام داشت به عنوان یک منبعی که اعمال ما را در جهات مختلف جمعی و فردی شکل می‌دهد و برای این شکل دادن هم متکی به احکام است و احکامی که حالا اهمیت آن فصلی نیست و هم متکی به اخلاق و عرفان است و هم باب مصلحت است و ضمناً در مسأله احکام ثانویه است و دقیقاً یک سیاستمدار انقلابی را مسلح می‌کند به همه لوازمی که یک چرتکه مناسب برای منافع کشور بیندازد. این که اسلام اصلاً بن بست ندارد. این را حتماً شنیدید که امام معتقد بودند که فقه و اسلام اصلاً بن بست ندارد. این که بن بست ندارد، یعنی اینکه ما همواره می‌توانیم چرتکه منافع را برای خودمان تنظیم کنیم و عوامل دیگری در این زمینه و آن قسمتی که راجع به سؤال تعامل با سایر تمدنها فرمودید آن اتفاقاً یک بحث بسیار مهمی در مورد حضرت امام است حالا من وارد آن نمی‌شوم و می‌خواهم آخرین نکته را بگویم به این معنا که مسأله

اعتماد به خود و این که ما خود می‌توانیم و این بخشی از عقلانیتی است که امام خود به آن قایل بود اصلاً امام برای دست‌آوردهای ملت ما حد قایل نبود و معتقد بود که ما بزرگترین کارها را می‌توانیم انجام دهیم. در حالی که شما می‌بینید در کشورهای مختلفی از دنیا یک جایگاه تری‌فریک را خیلی‌ها معقول‌ترین جایگاه می‌دانند و کاملاً خیلی از سیاستمدارها هستند که معتقدند در خیلی از جوامع جهان سوم که بهترین «obtion» که ما خواهیم داشت این است که کشورشان در یک صورت «Try free» قرار بگیرد. امام حتماً شخصاً با وضعیت تری‌فریک مخالف است و حاضر نبود و چیزی کمتر از آمریکا برای کشور ایران قایل نبود. این هم یکی از آن نقاط و نکات خیلی مهم عقلانیت امام بود و اگر خواهیم تحولات را ببینیم، بد نیست اینها را دانه به دانه بشماریم و ببینیم که بعضی از این ایده‌ها چه تحولاتی پیدا کردند و چگونه شده‌اند. فکر کنم با توجه به وقت من عرض دیگری ندارم. ببخشید.

دکتر تاجیک: با همان تأکید بر مطلبی که آقای دکتر لاریجانی فرمودند من گمان می‌کنم که انقلاب اسلامی نه یک حکومت اسلامی و گسست رادیکالی از گذشته است و نه به مانند آنها می‌باشد. تعریف خاص خود را دارد؛ و تلاش دارد تا بتواند متغیرهای جدیدی که در محیطش اتفاق می‌افتد، در «context» اتفاق می‌افتد، بیاورد و بومی خودش کند و شاید یک تحولاتی که در جامعه ما اتفاق می‌افتد اگر از این منظر پیرولیزه شود، بسیاری از مواردی که نسبت به آینده نظام انقلابی و نسبت به کارآمدی دین در صحنه اجتماعی و سیاسی به وجود آمده است به حداقل برسد.

دکتر خرمشاد: من سه مطلب را عرض کنم نکته اول این که به نظر من یکی از نقاط قوت گفتمان انقلاب اسلامی این است یا یکی از عللی که باعث شده این انقلاب هژمونیک شود این است که انقلاب اسلامی ایران پلی بود بین گذشته و آینده، ماهیت انقلاب اسلامی بود و خصوصاً آنهایی که از بیرون نگاه می‌کردند با مشاهده فیزیک حضرت امام که یک فرد روحانی بود و با یک لباس که با لباس همگان در دنیا فرق داشت با همان حرفهایی که می‌زد و منبعث از پیام پیامبری بود که ۱۴۰۰ سال قبل آمده بود، اما متعلق به گذشته نبود و متعلق به روند آینده هم، صرفاً نبود یعنی اگر روند آینده را بگوییم مادیت صرف

و گذشته را ماندن صرف در معنویت بدانیم و پشت کردن به مادیت؛ انقلاب اسلامی ایران هم پیامش و هم زبان و ادبیاتش و هم گزاره‌هایش چیزی بود که او را تبدیل می‌کرد به پلی جهت ربط گذشته به آینده؛ و الآن هم این نقطه قوت خودش است. در حالی که آینده را به معنی مادیت نفی نمی‌کرد بلکه به داد آینده مادی می‌رسید در زمانی که انسانهای اندیشمند جهان در دنیا غرق در مادیت و غرق در مدرنیته بودند - منتهی در مدرنیته صحبت از این می‌کردند که از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست - انسان آرزو شده امروز آینده را انقلاب اسلامی ترسیم می‌کرد و سعی می‌کرد آن را به عین نشان دهد. این نقطه قوتی است که هم مقبولیت درونی و هم مقبولیت بیرونی به انقلاب اسلامی می‌دهد. به نظر من این یکی از نقاطی است که تا مادامی که انقلاب ایران همین راه را ادامه دهد و بتواند پل بین گذشته و آینده شود موفق خواهد بود. آنچه که بعضی‌ها امروز توصیه می‌کنند و رها کردن سنت برای مدرنیسم و یا رها کردن آینده و تعلق داشتن به سنت. این پل را خراب کرده‌اند. من یادم است حضرت امام یک زمان حکومت اسلامی را مطرح می‌نمود ولی از یک سطحی به بعد که خصوصاً شهید مطهری در پاریس خدمت حضرت امام می‌رسند. صحبت از جمهوری اسلامی می‌شود، یعنی امام توانایی این را داشتند که این رفت و آمد بین «text» و «context». یعنی مدیریت بحران که می‌گوییم به معنی اخص و اکمل کلمه انجام دهند. نکته شماره دوم این که به نظرم می‌رسد گفت‌وگو با انقلاب اسلامی ایران با استقلال یک رابطه دوجانبه داشت یعنی این که هم درون استقلال در بحث گفت‌وگو با انقلاب اسلامی محوری بود و هم خود گفت‌وگو با انقلاب اسلامی ایران در مقایسه با سایر گفت‌وگوها دارای یک استقلال بود. به این معنی نبود که انقلاب اسلامی یک گفت‌وگو جدیدی را تأسیس کرده بود بلکه قرائت جدیدی از آنچه که بوده ارائه نمود که این قرائت جدید آن شکل گفت‌وگویی انقلاب اسلامی ایران را آن شکل گفت‌وگویی حضرت امام را به خود می‌گیرد. به نظر می‌رسد در مقایسه با پدیده‌هایی مثل آزادی، استقلال هم از مفاهیمی است که هیچ‌گاه کهنه نخواهد شد لذا اگر چنانچه گفت‌وگو با انقلاب اسلامی بتواند بحث استقلال هم را به همین کیفیتی که صحبت شد مثل پلی از گذشته به آینده ادامه بدهد این حالت جاودانگی و تداومش را خواهد داشت. ولی نکته سوم اینکه من ختم می‌کنم عرایضم را به آن این است که ویژگی گفت‌وگو با امام با شخصیت امام با گفت‌وگو با انقلاب اسلامی یا ویژگی‌های بارز انقلاب اسلامی این است که برخلاف همه رهبران دنیا

که طبیعتاً کاری به این بزرگی انقلاب اسلامی ایران را اینها انجام می‌دهند و این حرکت به این بزرگی را رهبری می‌کنند طبیعتاً انسان هم می‌گوید که من این کار را کردم، من گفتم این همه آدم آمدند و من گفتم که این همه شهید شدند. من گفتم که مثلاً رژیم شاه برود ولی ما این را اصلاً از حضرت امام نمی‌بینیم بلکه برعکس صحبت از این است که «انقلاب اسلامی ایران یک موهبت الهی است». صحبت از این است که «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» یعنی همان بحث جنبه‌هایی که صحبت از آن می‌کنیم که امام پارادوکس‌ها را تبدیل به پارادایم کرد به نظر می‌رسد که شخص او اصلاً یک پارادایم زنده بود و آنچه که در بیرون به عنوان یک پارادوکس مطرح می‌شد، وقتی اینها جریان‌اتش می‌رسید به خود حضرت امام می‌رسد، به پارادایم تبدیل می‌شد، زندگی او اصلاً این بود و در نتیجه به دلیل تسلط و چیرگی که داشت بر همه این زمینه‌ها می‌توانست نوعی تسخیر ایجاد کند و این تسخیر کردن است که منجر می‌شود که برخلاف آنچه رایج هست که بگوید «من این کار را کردم». می‌گوید که نه. البته در این بُعد از انقلاب اسلامی ایران ما همه‌اش ابعاد قابل مشاهده انقلاب ایران را دیدیم و بررسی کردیم و شاید این که می‌خواهم بگویم خیلی به رشته من همخوانی نداشته باشد ولی واقعاً اگر ما این را به عنوان یک عاملی از عوامل مؤثر در جهان بشریت یعنی عوامل ماوراءطبیعی ببینیم آیا امام واقعاً تعارف می‌کردند و یا این که نه واقعاً معتقد بودند یک تأثیر و تأثراتی بیرون از عالم ماده هم بوده که انقلاب اسلامی ایران از آن بهره‌مند شده است، اگر این بوده چگونه می‌شود آن را تبیین کرد؟ این هم یکی دیگر از ویژگی‌های گفتمان انقلاب اسلامی است.

آقای مطهرنیا: من تشکر می‌کنم از تمامی عزیزان که قبول زحمت فرمودند و در این بحث مشارکت فعال داشتند.